

در پیرامون ماتر یا لیسم یا منشاء فساد

طبیعت چیست؟ - درباره ماهیت این کلمه «طبیعت» سخنان زیادی گفته شده است و چون فاضل معاصر دانشمند محقق آقای کاظم زاده ابرانشهر در کتاب اصول روانشناسی شرح مفصلی در این موضوع نوشته است و اقوال علما و فلاسفه غرب را به تفصیل نقل کرده است لذا مناسب دیدم که عین نوشته آن دانشمند را در اینجا نقل کنم تا خوانندگان گرامی توجه فرمایند که هیچیک از علما و دانشمندان غرب هم نتوانسته اند معنای روشنی برای طبیعت نقل کنند.

خواهشمندم خواننده گرامی درست در اطراف این موضوع دقت فرمایند که مطلب قدری مشکل است و با تعصب در آنچه من از سخنان این و آن خو گرفته مطلب حل نمیشود باید درست فکر کرد سپس تضاروت نمود. دانشمند مزبور در صفحه ۳۳ کتاب نامبرده تحت عنوان (تعریف طبیعت و نفوذ آن از نظر علمای غرب) چنین مینویسد: (آشکار است که انسان در آغوش طبیعت میزاید (۱) و زندگی میکند و میبرد و هرچه در روزگار زندگی خود انجام میدهد باز در محیط طبیعت و بدست یاری آن میباشد. و نیز روشن است که پیوسته تاثیر و نفوذ هائی از اشیاء و قوای طبیعت از راه حواس بجز انسان وارد شده در نفس او حالات و انفعالات گوناگونی تولید مینماید ولی از طرف دیگر از اینرو اجزا و عناصر بدن ما نیز بوسیله اعصاب مغز و جسمها و نیروهای نفس جوایی بدان تاثیرهای محیط خسارچی یعنی طبیعت میدهند و تغییراتی در شرایط و حالات و قوای طبیعت بوجود می آورند تا آنها را موافق و پیرو احتیاجها و آرزوهای خود سازند.

پس لازم است از پیش بدانیم که این طبیعت چیست تا بتوانیم نفوذ و همدستی متقابل آن و انسان را بخوبی بشناسیم. این شناخت برای حل کردن مسئله های روان شناسی و آسان نمودن وظایف مربی و معلم بسیار لازم و کارآمده است. در این باب نیز پیش از اظهار رای خود میخواهم نظر دانشمندان مغرب را شرح دهم. در فرهنگ فلسفه آلمانی کلمه طبیعت را بقرار ذیل تعریف میکند.

(۱) طبیعتی که حتی خود دانشمند محترم هم نتوانسته است ماهیت آنرا بیان فرماید چنانکه در ضمن همین مقاله معلوم خواهد شد.

طبیعت - در مقابل تمدن و صنعت - آن چیزی است که از طرف انسانها دست زده و تغییر داده نشده است و در مقابل اعتیاد و منقلب ساختن عبارت از موجود مختص بغویش میباشد و در مقابل عقل یعنی وجود ادراکی عبارت از وجود خارجی در وحدت تنوع خود . اگر قوه ادراک را یک صنعت و یا قابلیت طبیعت قبول کنیم آنوقت معنی طبیعت وسعت یافته شامل آن معنای عالیتر و محیط کل خواهد بود که بیرون ازو ممکن نیست چیزی فکر کرده شود» (۱)

از نظر مادی ، طبیعت مجموع همه نمایشها و حسیها و گذارها است در ارتباط با کذبت خود یعنی بیک کلمه آنچه است و یا اساسا طبیعت عین وجود میباشد چنانکه گفته است : طبیعت همه است .

۱. هگل میگوید : طبیعت همه است و همه طبیعت است و در پهلو و یا پشت و بالای طبیعت چیزی نیست .

نیمچه درباره طبیعت چنین گفته است :

ما از طبیعت صحبت میداریم و فراموش میکنیم که ما خود طبیعت هستیم . بنابراین طبیعت چیزی است کاملا غیر از آنچه ما در تلفظ نام او احساس میکنیم ؛ گفته میگوید : «هر که عالیتر را میخواهد باید کل را بخواند و هر که از عقل گفتگو میکند باید طبیعت را هم در زیر آن مستور بداند و یا در دل خود او را با عقل یکی شمارد و همچنین برعکس آن . هیچ فکر را از فکر شده و هیچ اراده را از تحریر شده نمیتوان جدا کرد .»

پاولنوف نیز چنین گفته است : «در پیش نظری که بدست یاری علوم تربیت شده باشد جریان طبیعت خود را چون مجموع رشته‌ها و ابطنیکه بر همه چیز محیط و موافق قانون میباشد نشان میدهد درین مجموع زندگی بشر نیز چون یک تظاهر جزئی حیات در روی زمین داخل است هیچ شک و هیچ ایمان نمیتواند از این نظریه که نمره تحقیقات چهار قرن اخیر میباشد چیزی کم و کاست نماید . عقل انسانی وقتی میتواند این نظریه را رد کند که خود را هم رد کرده باشد .» . بعقیده کانت : طبیعت از نظر مادی جامع همه حادثات است تا آندرچه که اینها بوسیله یک قانون علیت که در باطن آنهاست بی کسیختگی با هم مربوط میانند . بعقیده فیخته طبیعت یک محصول عقل مطلق است و در نظر هگل طبیعت فکر است در شکل غیرت (دیگر گونه شدن) بعقیده ووند طبیعت مرحله مقدماتی عقل است یعنی درستی ذاتی خود ، تکامل نفسی عقل است . «مسلك وحدت وجود ، طبیعت را بجای خدا میگذازد و دین عیسوی طبیعی را ضد

(۱) این تعریف که برای طبیعت بیان شده است علاوه بر اینکه جامع و مانع نیست دارای اشکالاتی است که بر اهل بصیرت پوشیده نمیباشد .

روحانی و خدای می شمارد و در مقابل این یکی طبیعت را چیز کم ارزش و بلکه هر می بندارد .
آلکساندر فون هومبولد چنین گفته است :

« ما هنوز خیلی دور از آن زمان هستیم که در آن ممکن میتوانست شد همه نظریات حسی خودمانرا در وحدت معنای طبیعت تمرکز بدهیم . و ما حق داریم شك کنیم در اینکه يك چنین زمانی اصلا وقتی بما نزدیک خواهد شد . پیچیدگی مسئله بیکرانی عالم تقریبا امید ما را در اینباب قطع میکند . با وجود این اگر برای ما همه ی این آرزو دسترس نشود باز هم حل کردن جزئی مسئله یعنی کوشیدن ما به فهمیدن حادثات عالم بلندترین غرض دائمی تحقیقات فنی خواهد ماند » (انتهی)
در نظر من این شك دانشمند آلمانی دراینکه انسان روزی خودرا با طبیعت یگانه تواند ساخت و اندیشه او از بی پایانی جهان و پیچیدگی مسائل زندگی از اینجا سر میزند که او نیز انسان را مانند همه علماء فنون مادی مرکب از عناصر شیمیائی و همین تن خاکی میدانند و حدود ادراک و نیروهای روحی او را محدود می شمارد (۱) و گرنه اگر او انسان حقیقتی را عبارت از نفس مستقل ناطقه و یا روح ملکوتی میدانست که قدرتهای آفرینکار او را پایانی نیست آنگاه بدین نومی و شك نمی افتاد (۲)
سبب بزرگی که دانشمندان غرب و علمای فنون مادی با همه ذکاوت و هوش و عقل خود و با همه کشفها و اختراعات و بکار بردن گنجها و نیروهای طبیعت خود را بی بهره از فیض آسایش روحی و ناتوان از رسیدن بحقیقت میبایند اینست که بعضی ها از میان ایشان بحریم پاک طبیعت غالبا با پای بی حرمتی قدم میگذارند و در حضور این مادر مهربان که خود را با کمال مطاوعت تسلیم دست هوا و هوس و آرزو های خود پرستانه این فرزندان خویش میکنند حسن حرمت و فروتنی و سپاس و شرم در دل خود راه نمیدهند و بلکه با باها و دستهای آلوده با نفع پرستی و حرص و طمع و عادت سینه این مادر را شکافته گنجها و زیور های او را بدست مردمانی تسلیم میکنند که آنها را در راه تسکین شهوتها و هوسهای آرایش و خود پرستانه خویش بدون احساس تنگ و شرمساری و بازخواست بکار میبرند .
البته این مادر دلسوز فداکار تثار و تسلیم کردن همه گنجهای گرانبهای قوه ها و ثروتها و گوهر های خود را بفرزندان خویش نه تنها وظیفه خود میدانند بلکه برآستی مانند مادریکه پستان خود را بچگر پاره شیرخوار خود میدهد درین تسلیم کردن جان شیرین خویش احساس ذوق بیکران نیز مینماید .

- (۱) بدون تردید محدود است و استقلال نفس ناطقه و روح ملکوتی در ماورای این عالم ماده است
(۲) اگر مراد نویسنده محترم از انسان حقیقی همین چنان دو پای محسوس باشد قطعا باید بمحدودیت آن معترف شود .

همچنین در برابر بعضی از فرزندان حق شناس خود که نواقص او را تکمیل و موانع تجلی او را رفع میکنند و به آراستن و پیراستن پیکر او میکوشند و در آغوش وی با یکدل بر از حس سیاس می آسایند از اظهار شکران و بخشیدن پاداش نیک کوتاهی نمیورزد و از تثار کردن بهترین گوهر های مادی و معنوی خود برایشان دریغ نمیدارد لیکن از دست بعضی از فرزندان ناسپاس حق ناشناس که سینه پاک او را در زبرپای حرص و آرزوی خود میمالند و جواهر گرانبهای او را در راه هوا و هوس خود بکار برده میلیونها برادران و خواهران خود را گرسنه میگذارند و بلکه غارت میکنند پیوسته نالان و گریان است (۱)

درفرهنك اصطلاحی و انتقادی فلسفه بفرانسه در شرح کلمه طبیعت (نانور) چنین مینویسد:
« طبیعت عبارت است از مجموع اشیا ای که يك انتظام را نشان میدهند و اندامهایی بوجود می آورند و یا از روی قانونهایی حصول می یابند. از اینرو بطور خصوصی طبیعت عادت است از آن اصل فعال و زنده که اراده نظم است و بوسیله همین نظم نمودار میشود. ارسطو این معنی طبیعت را مقابل و ضد حادثات اتفاقی و تصادفی میگیرد. طبیعت باین معنی غالباً شکل شخصیت پیدا کرده است چنانکه روسو میگوید: طبیعت درباره همه حیوانات که بدست پرورش اوسپرده شده اند بایک امتیاز و ترجیح رفتار میکند که گویی میخواهد نشان بدهد چگونه او غیرت این حق را در خود دارد؛ کلمه طبیعت را اکثر اوقات در مقابل و ضد خدا نیز بکار میبرند این معنی در خطوط سیر متعدد بحسب اینکه این و یا آن یکی از عناصر طبیعت را عنصر اصلی تصور کرده اند اختصاصهایی پیدا نموده است بقراردیل:

۱- از نظر تخفیف فکر نشئت ذاتی و اختیاری و از راه تکامل فکر عامیت و احاطه کل، طبیعت عبارت است از مجموع همه چیزهایی که موجودند.

۲- از نظر استعمال معکوس: طبیعت عبارت است از آنچه در جهان و در انسان بدون تفکرو به حساب آوردن حاصل میشود و یا از مجموع موجودات بجز انسان که عامل زندگی ادراکی و ارادی دیده میشود چنانکه دنان گفته است:
« طبیعت تا اینجا هرچه میتواندسته کرده است. قوه های خود سر آن حدودی را که تاکنون بدان رسیده اند دیگر تجاوز نخواهند کرد. این یکی از وظایف های علم است از آن جای که طبیعت دست کشیده است کار را بدست خود بگیرد (۲)

(۱) نویسنده محترم در این بیانات خود از حریم استدلال خسارج شده^۹ و مثبت بفرافانیهای بی معنی گردیده است زیرا گفتگو در معنی طبیعت است و تا معنی طبیعت روشن نشده است نمیتواند دارای گنجها و نیروها باشد و نمیتواند مادر مهربان یا بیعاطفه گردد. تمام بیانات نویسنده از روی احساسات بوده و خالی از منطق استدلال میباشد (۲) اگر درست دقت فرمائید خواهی دید آنچه در این جملات پر پیچ و خم نیست معنای طبیعت است

و سه‌آی نیز چنین گفته است : « کسانیکه میخواهند خود را از زندگی بکنار کشند آزادند . طبیعت در عقل از اینگونه سستی ها و ضعفها همیشه دارد . قدرت منحل کردن وقوه تفکر بامرک بدان جواب میدهد . (۱)

۳- از نظر تکامل فکر انتظام منطقی مسلوب از نشئت اختیاری و قدرت آفریدن، طبیعت عبارت است از مجموع موجودات (یا طبیعت موجودات) که بیک مقصدی تمایل ندارند ولی کاملا بوسیله یکعلیت نیمه میکانیکی متحرک هستند . (۲)
گانت گفته است : علت بلا شرط در عالم حادثات آزادی نامیده میشود و برعکس آن ، علیت مشروط بمعنای تنک عبارت است از علت طبیعی .

رفوو بو گفته است : « ما میتوانیم به انسان آن وظیفه مرحمت را که در باره موجودات ذیخس دیگر داریم شامل سازیم اما این بطور مخصوصی شخصیت دیگری نیست بلکه طبیعت دیگری است که از آن بهره یاب خواهد شد یعنی انسان بصفه حیوانی نه بصفه انسانی (۳)
کلمه طبیعت در این معنی مقابل وچند کلمه عقل و آزادی و شخصیت میباشد .

۴- از نظر تکامل فکر اشیاء مدرک : طبیعت عبارت است از عالم دیدنی (پذیرای دیدن شدن) بشرطیکه مخالف بافکار و حیات و غیره است

وولین میگوید : کلمه طبیعت سه معنی مختلف دارد و نخست بمعنی جهان مادی است . در این معنی گفته میشود زیبایی طبیعت و ثروت طبیعت یعنی اشیاء زمین و آسمان که پیش چشم ما گذاشته اند . (۴)

کلمه طبیعت بدین معنی بیشتر در باره عالم نباتات استعمال میشود که در آنجا قدرت انبساط و فیض و برکت زندگی به بهترین وجهی نمایان میگردد .

۵- از نظر تکامل فکر انتظام معمول و معتاد : طبیعت عبارت است از آنچه ما بدان عادت کرده ایم مانند اشیاء و حادثاتی که بطور معتاد برای ما دیده میشوند . طبیعت در این معنی مقابل و مخالف آن چیزی است که مافوق طبیعت نامیده میشود مانند معجزه و غیره این معنی بیشتر در کلمات توصیفی و حالتی که از کلمه طبیعت مشتق میشوند ظاهر میگردد مانند طبیعی و بالطبع .

۶- از نظر تکامل فکر نظم اخلاقی که برای هر موجودی و برای کلیه موجودات عبارت از فعلیت دادن بجوهر و بفکر خود میباشد : طبیعت عبارت است از اصل اساسی هر قضاوت قانونی - قوانین طبیعت در این معنی عبارتند از قواعد کامل

(۱) در این عبارت بریشانگومی نمایان است .

(۲) طبیعت موجودات عبارت از معنی طبیعت است ؟ : یعنی چه ؟ . . .

(۳) در این جملات نیز معنای طبیعت پیدا نیست .

(۴) ما که از این معنا چیزی نفهمیدیم اگر خوانندگان گرامی چیزی بفهمند چه بهتر

و موافق آمالی که قواعد و اخلاق بشری يك تقليد ناقصی از آنها میباشد .
دولباخ میگوید :

ای طبیعت ، ای حکمران همه موجودات و شما ای دختران شایسته ستایش
طبیعت ؛ ای فضیلت ، ای عقل و ای حقیقت ؛ شما برای ماها خدایان یگانه باشید (۱)
ژان ژاک روسو میگوید :

بهر طریق که بخواهند آنها تفسیر کنند این برخلاف طبیعت است که يك
بچه بيك پیری امر بدسد و يك احمق ، مرد دانائی را هدایت نماید (۲) (انتهی)
پیش از شرح دادن عقیده خود درین باب باید گفت که کلمه طبیعت چنانکه
در علوم اسلامی و در شرق بوده و همینطور هم در میان ملت های غرب و در زبانهای
اروپائی علاوه بر این بمعناهای علمی که ذکر شد در معنای دیگر نیز در میان
مردم بکار برده میشود که بعضی از آنها بدینقرار است :

- ۱- مجموع خصلتها و صفت های انسان و حیوان و نبات و جماد و عناصر .
- ۲- جوهر و عنصر اصلی اشیاء و موجودات مانند طبیعت چوب و آهن و طلا و غیره .
- ۳- خواص و تاثیرات اشیاء مانند طبیعت در اها و ماکولات و مشروبات و غیره
- ۴- مسلك و صفات برگزیده و طرز و رفتار مانند طبیعت حکومتهای استبدادی و
طبیعت علمای روحانی و طبیعت از باب صنایع و غیره . ۵- سادگی و بی آلاشی
و قنیه میگوئیم : بطور طبیعی و با موافق طبیعت زندگی باید کرد ۶- جربان
قانونی و هماهنگی و همرازگی و قنیه میگوئیم : کارها بالطبع درست میشود و با
اینکه این کارها بطبیعت واگذار باید کرد و با طبیعت کار خود را خواهد کرد و حکم
طبیعت از کار خود باز نمی ماند و هم غیری : مطالعات فرسنگی

پس از ذکر آراء و عقاید علماء و حکمای غرب درباره طبیعت لازم میدانم
بگویم که در اینجا تحقیق کامل در باره ماهیت طبیعت بیرون از دایره بحث ماست
چه ما میخواهیم فقط روابط مبانی طبیعت و انسان را تا یکدرجه روشن سازیم
اگر همینقدر بدانیم که مقصود ما در این گفتار از طبیعت چیست و در زیر این
نام چه چیز باید بفهمیم ؟ برای ما کافی است . از نظر من میتوان بکلمه طبیعت يك
معنای عام و يك معنای خاص داد . بمعنای عام : طبیعت مجموع آن عناصر و قوای
مادی و معنوی است که همه موجودات یعنی انسان و ماسوی الانسان را احاطه میکند
باین معنی طبیعت شامل همه عوالم و کاینات میشود که مظهر تجلی مشیت خدائی

(۱) مخاطب کیست؟ معلوم نیست

(۲) یا يك نادانی ندانسته در پیرامون طبیعت بحث کند .

است چنانکه بعضی متفکرین غرب نیز بطوریکه دیدیم به طبیعت همین معنا را داده اند.
ابن عربی گفته است : عالم طبیعت صورتهائی نیست که در آینه واحد
جمع شده باشند بلکه صورت واحدی است که در آینه های گوناگون بیشمار نمایان
شده است ! <

این معنی کلمه طبیعت در اینجا موضوع بحث ما نمیتواند شد زیرا گر چه
انسان بمناسبت اینکه یکی از آفریدگان است با همه مخلوقات جهان پیوندوستکی
دارد و از آنها جدا نیست ولی در اینجا تحقیق روابط انسان و کاینات عموماً ما را
از مقصود خود دور میسازد .

بمعنای خاص ، طبیعت عبارت است از محیطی که انسان در آن زندگی می
کند و خود نیز جزو آن است یعنی این جهان و یا همین کره زمین با همه روابطی
که با آفتاب و خواهران دیگر خود در منظومه شمسی دارد عبارت دیگر مجموع همه
آنچه در زندگی انسان بطور مستقیم تأثیری و نفوذی دارد ،
چون انسان از یکطرف برای رسیدن بکمال مطلوب خویش باید قوا و
قوانین را که در این محیط یعنی طبیعت موجود است بشناسد و بکار بیندازد و در
زیر نفوذ آنها کار و زندگی کند و با آنها سروکار داشته باشد و از طرف دیگر
خودش نیز میتواند و باید هم از روی این قوه ها و قانونها و عنصر های طبیعت
اجرای نفوذ و تأثیر کند و آنها را موافق مقاصد و آمال خود تفسیر بدهد از این رو
همین معنی خاص طبیعت میتواند مقصد ما را در این گفتا و بخوبی ادا کند . > تمام
شد نوشته فاضل معاصر آقای کاظم زاده ایرانشهر در کتاب اصول اساسی روانشناسی >
از مجموع اقوالی که نقل شد معنایی که ماهیت و حقیقت طبیعت را روشن نماید مفهوم
نگردید و خود آقای کاظم زاده هم تحقیق کامل درباره ماهیت طبیعت را بیرون از
دایره بحث خود پنداشته و از بیان آن طفره زده است و حال آنکه بیان ماهیت
طبیعت ارتباط کامل با موضوع بحث او داشته است زیرا تا معنی طبیعت و ماهیت
آن کاملاً روشن نشود مفهوم محیطی که انسان نیز جزو آن محیط است معلوم نمیشود
ولی چون ماهیت طبیعت قابل تعریف نیست و تحقیق درباره آن جز اتلاف وقت و
تضییع زحمات نتیجه دیگری ندارد لذا فاضل محترم آقای کاظم زاده از آن صرف نظر
نموده و به بیان دعوا و به معنایی که بنظر ایشان رسیده اکتفا نموده و معنای دوم
را برشته مقصود خود پیوند نموده است بهر حال تبعات فاضل مزبور درباره اقوال
علمای غرب در این مورد قابل تمجید و تحسین است و برای روشن شدن مقصد ما
بهترین راهی تواند بود و خوانندگان گرامی را بهتر میتواند بحقیقت امر راهنمایی نماید
و میتواند مجهول الکنه بودن طبیعت را روشنتر کند .